

آية الله العظمى مكارم شيرازي

ده درس

معادشناسی

انتشارات نسل جوان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

ده درس معادشناسی (از پنجاه درس اصول عقاید) / مؤلف ناصر مکارم شیرازی.

- قم: نسل جوان، ۱۳۹۰.

۱۰۲ ص.

ISBN 978 - 964 - 6275 - 45 - 4

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

این کتاب برگرفته از کتاب «پنجاه درس اصول عقاید برای جوانان»: نوشته ناصر

مکارم شیرازی است که به صورت مستقل منتشر شده است.

کتابنامه به صورت زیر نویس .

۱. معاد - ادبیات نوجوانان. ۲. شیعه - عقاید - ادبیات نوجوانان. ۳. شیعه -

اصول دین - ادبیات نوجوانان. الف . عنوان. ب. عنوان : پنجاه درس اصول عقاید

برای جوانان .

[ج] ۲۹۷ / ۴۴

BP ۲۲۲ / م ۷۵۹

شناسنامه کتاب

نام کتاب : ده درس معادشناسی (از پنجاه درس اصول عقاید)

مؤلف : حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی (دامت برکاته)

ناشر : انتشارات نسل جوان، قم، خیابان شهدا، تلفن ۷۷۴۳۱۱۸

شمارگان : سه هزار نسخه

نوبت چاپ : اول

تاریخ انتشار : ۱۳۹۰ ش

صفحه و قطع : ۱۰۲ صفحه - پالتویی

چاپ : نینوا - قم، ۷۲۳۲۵۰۱

شابک ۴ - ۴۵ - ۶۲۷۵ - ۹۶۴ - ۹۷۸ - 4 - 4 - 6275 - 964 - 978 : ISBN

قیمت : ۱۰۰۰ تومان

فهرست مطالب



درس اول

- یک سؤال مهم: مرگ پایان است یا آغاز؟ ۷
- بیشتر مردم از مرگ می‌ترسند، چرا ۷
- دلیل اصلی این ترس ۹
- ۱- تفسیر مرگ به معنی فنا ۹
- ۲- پرونده‌های سیاه ۱۰
- دو دیدگاه مختلف ۱۲
- فکر کنید و پاسخ دهید ۱۶

درس دوم

- معاد به زندگی مفهوم می‌دهد ۱۷
- ایمان به معاد عامل مهم تربیت ۲۱
- فکر کنید و پاسخ دهید ۲۶

درس سوم

- ۲۷ نمونه دادگاه قیامت درون جان شماست
- ۳۵ فکر کنید و پاسخ دهید

درس چهارم

- ۳۵ معاد در تجلیگاه فطرت
- ۳۶ ۱- عشق به بقاء
- ۳۷ ۲- رستاخیز در میان اقوام گذشته
- ۳۷ ۳- وجود محکمه درونی به نام وجدان گواه دیگری
- ۳۹ است بر فطری بودن معاد
- ۴۲ فکر کنید و پاسخ دهید

درس پنجم

- ۴۳ عدل الهی و رستاخیز
- ۴۴ اختیار و آزادی اراده
- ۵۰ فکر کنید و پاسخ دهید

درس ششم

- ۵۱ رستاخیز را در همین جهان بارها دیده‌ایم
- ۵۸ فکر کنید و پاسخ دهید

درس هفتم

- ۵۹ معاد و فلسفه آفرینش

فکر کنید و پاسخ دهید ۶۷

درس هشتم

بقای روح نشانه‌های بر رستاخیز ۶۹

۱- یک جهان بزرگ را در محیط کوچکی نمی‌توان

جای داد ۷۲

۲- خاصیت برون‌نمایی روح ۷۳

۳- دلایل تجربی اصالت و استقلال روح ۷۵

فکر کنید و پاسخ دهید ۸۰

درس نهم

معاد جسمانی و روحانی ۸۱

شواهد قرآنی معاد جسمانی ۸۲

شواهد عقلی ۸۵

سؤالات پیرامون معاد جسمانی ۸۶

فکر کنید و پاسخ دهید ۹۰

درس دهم

بهشت و دوزخ و تجسم اعمال ۹۱

تجسم اعمال ۹۶

فکر کنید و پاسخ دهید ۱۰۱

یک سؤال مهم مرگ پایان است یا آغاز؟

بیشتر مردم از مرگ می‌ترسند، چرا

مرگ همیشه به صورت یک هیولای وحشتناک در برابر چشم انسانها مجسم بوده است، فکر و اندیشه آن، شربت شیرین زندگی را در کام بسیاری ناگوار ساخته است.

نه تنها از نام مرگ می‌ترسند که از اسم گورستان نیز متنفرند، و با زرق و برق قبرها و مقبره‌ها سعی دارند ماهیت اصلی آن را به دست فراموشی بسپارند.

در ادبیات مختلف جهان، آثار این وحشت کاملاً نمایان است و همیشه با تعبیراتی همچون

«هیولای مرگ»، «چنگال موت»، «سیلی اجل» و مانند آن از آن یاد می‌کنند!

هنگامی که می‌خواهند نام مرده‌ای را ببرند برای این که مخاطب وحشت نکند با جمله‌ای از قبیل «دور از حالا!»، «زبانم لال!»، «هفت کوه درمیان!»، «هر چه خاک اوست عمر تو باشد!»، سعی می‌کنند دیواری میان شنونده و خاطره مرگ بکشند.

ولی باید تحلیل کرد تا ببینیم سرچشمه این وحشت همیشگی انسانها از مرگ چه بوده است؟ چرا گروهی بر خلاف این برداشت عمومی، نه تنها از مرگ نمی‌ترسیدند بلکه بر چهره آن لبخند می‌زدند و به استقبال مرگ افتخارآمیز می‌رفتند؟

در تاریخ می‌خوانیم در حالی که جمعی به دنبال آب حیات و اکسیر جوانی می‌گشتند، گروهی عاشقانه به جبهه‌های جهاد می‌شتافتند و بر چهره مرگ لبخند می‌زدند و گاه از طول زندگی شکوه می‌کردند و در آرزوی روزی بودند که به دیدار محبوب و لقاءالله پیوندند، و امروز هم در

جبهه‌های مبارزه حق و باطل، همین امر را به وضوح می‌بینیم که چگونه جان بر کف به استقبال شهادت می‌شتابند.

دلیل اصلی این ترس

با دقت و بررسی به اینجا می‌رسیم که عامل اصلی این وحشت همیشگی دو چیز بیش نیست:

۱- تفسیر مرگ به معنی فنا

انسان همیشه از نیستیها می‌گریزد؛ از بیماری می‌گریزد، که نیستی سلامت است؛ از تاریکی وحشت دارد که نیستی نور است؛ از فقر می‌هراسد که نابودی غنا است؛ حتی گاهی از خانه خالی نیز وحشت می‌کند و در یک بیابان خالی گرفتار ترس می‌شود، چرا که کسی آنجا نیست. و عجب این که از خود مرده نیز وحشت دارد؛ و مثلاً حاضر نیست در اطاقی که مرده‌ای در آنجا باشد شب را به سر برد در حالی که وقتی زنده بود از آن شخص ترسی نداشت!

اکنون ببینیم چرا انسان از عدم و نیستی می‌ترسد و وحشت می‌کند؟

دلیلش روشن است؛ هستی با هستی‌گره خورده است؛ و وجود با وجود آشناست؛ هرگز وجود با عدم، آشنایی ندارد. پس بیگانگی ما از نیستی کاملاً طبیعی است.

حال اگر مرگ را پایان همه چیز بدانیم و گمان کنیم با مردن همه چیز پایان می‌گیرد، حق داریم که از آن بترسیم و حتی از اسم و خیال آن وحشت کنیم، چرا که مرگ همه چیز را از ما می‌گیرد.

اما اگر مرگ را سرآغاز یک زندگی نوین و حیات جاودان، و دریچه‌ای به سوی یک جهان بزرگ بدانیم، طبیعی است که نه تنها از آن وحشتی نداشته باشیم، بلکه به کسانی که پاک و سربلند به سوی آن گام برمی‌دارند، تبریک گوییم.

۲- پرونده‌های سیاه

گروهی را می‌شناسیم که مرگ را به معنی فنا و نیستی تفسیر نمی‌کنند و هرگز منکر زندگی بعد از

مرگ نیستند، اما با این حال از مرگ وحشت دارند؛ چرا که پرونده اعمال آنها آنقدر سیاه و تاریک است که از مجازاتهای دردناک بعد از مرگ وحشت دارند.

آنها حق دارند از مرگ بترسند، آنها به مجرمان خطرناکی می مانند که از آزاد شدن از زندان می ترسند؛ زیرا می دانند هرگاه آنها را از زندان بیرون ببرند، به جوخه اعدام می سپارند. آنها محکم میله های زندان را می چسبند، نه اینکه از آزادی متنفر هستند، آنها از این آزادی می ترسند که نتیجه اش مجازات اعدام است. همین گونه بدکارانی که آزاد شدن روحشان را از قفس تنگ، مقدمه ای برای شکنجه های طاقت فرسا به خاطر اعمال زشت و ننگین و ظلم و ستم و تبهکاری می دانند، از مرگ وحشت دارند.

اما آنها که نه مرگ را «فنا» می بینند نه «پرونده تاریک و سیاه» دارند، چرا از مرگ بترسند! بدون شک آنها زندگی را نیز با تمام وجودشان می خواهند، اما برای این که از آن بهره بیشتر برای

زندگی نویشان در جهان پس از مرگ بگیرند، از مرگی که در راه هدف و افتخار و رضای پروردگار باشد، استقبال می‌کنند.

دو دیدگاه مختلف

گفتیم مردم دو دسته‌اند:

گروهی که اکثریت را تشکیل می‌دهند و از مرگ بیزار و متنفرند.

اما گروهی دیگر، از مرگی که در راه هدفی بزرگ همچون شهادت در راه خدا بوده باشد استقبال می‌کنند، و یا حداقل هنگامی که احساس کنند پایان عمر طبیعی‌شان نزدیک شده است به هیچ وجه غم و اندوهی در دل آنها راه نمی‌یابد.

دلیل این است که آنها دو دیدگاه مختلف دارند: گروه اول، یا اصلاً به جهان پس از مرگ ایمان ندارند و یا اگر ایمان دارند هنوز به خوبی باورش‌شان نشده است؛ لذا لحظه مرگ را لحظه وداع با همه چیز می‌دانند؛ البته وداع گفتن با همه چیز بسیار وحشتناک است؛ بیرون رفتن از روشنایی و نور و

گام نهادن در تاریکی مطلق بسیار دردآلود است. همچنین آزادشدن از یک زندان و رفتن به سوی یک دادگاه برای کسی که مجرم است و اسناد جرم او آشکار می‌باشد نیز وحشت‌انگیز و هولناک است. اما گروه دوم، مرگ را یک تولد جدید می‌دانند؛ بیرون شتافتن از محیط محدود و تاریک دنیا، و گام نهادن به عالمی وسیع و پهناور و روشن. آزاد شدن از یک قفس تنگ و کوچک، و پر گشودن در آسمان بیکران، بیرون رفتن از محیطی که مرکز نزاعها، کشمکشها، تنگ‌نظریها، بی‌عدالتیها، کینه‌توزیها و جنگهاست، و گام نهادن به محیطی که از همه این آلودگیها پاک است، طبیعی است که آنها از چنین مرگی وحشت نداشته باشند و «علی وار» بگویند:

لَا بَنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ
بِئْدَى أُمَّهِ

به خدا سوگند فرزند ابوطالب علاقه‌اش به مرگ بیشتر است از کودک شیرخوار به پستان مادر!

یا همچون آن شاعر پارسی‌زبان این نوا را سر

دهند:

مرگ اگر مرگ است گو نزد من آی

تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ

من ز او جانی ستانم جاودان

او ز من دل‌قی ستاندرنگ رنگ

بی جهت نیست که در تاریخ اسلام به افرادی

برخورد می‌کنیم که همچون حسین و یاران

فداکارش، هر قدر لحظه شهادت آنها نزدیک‌تر

می‌شد، چهره آنها شاداب‌تر و برافروخته‌تر

می‌گشت، و از شوق دیدار یار در پوست

نمی‌گنجیدند.

و باز به همین دلیل است که در تاریخ پر افتخار

زندگی علی می‌خوانیم هنگامی که ضربه

شمشیر آن جانی روزگار بر مغزش فرونشست،

فریاد «فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ» برآورد، یعنی «به

خدای کعبه پیروز و راحت شدم!»

بدیهی است مفهوم این سخن این نیست که

انسان خود را به مخاطره بیفکند، و موهبت بزرگ

زندگی را نادیده بگیرد، و از آن برای رسیدن به هدفهای بزرگ استفاده نکند.

بلکه منظور این است که از زندگی بهره صحیح بگیرد، ولی هرگز از پایان آن وحشتی به خود راه ندهد، مخصوصاً آنجا که در راه هدفی بزرگ و عالی است.

فکر کنید و پاسخ دهید

- ۱- چرا مردم از مرگ می ترسند، و دلایل آن چیست؟
- ۲- چرا گروهی بر چهره مرگ لبخند می زنند و عاشق شهادت در راه خدا هستند؟
- ۳- لحظه مرگ را به چه چیز می توان تشبیه کرد؟ پاکان با ایمان چه احساسی دارند و ناپاکان بی ایمان چه احساسی؟
- ۴- آیا در عمرتان با چشم خود کسانی را دیده اید که از مرگ نترسند، چه خاطره ای از آنها دارید؟
- ۵- منطق علی در باره مرگ چه بود؟

معاد

به زندگی مفهوم می دهد

اگر زندگی این جهان را بدون جهان دیگر در نظر بگیریم بی معنی و پوچ خواهد بود. درست به این می ماند که زندگی دوران جنین را بدون زندگی این دنیا فرض کنیم. کودکی که در شکم مادر قرار دارد و در این زندان محدود و تاریک ماهها زندانی می شود، اگر عقل و خردی داشته باشد و در باره زندگی جنینی فکر کند به راستی تعجب خواهد کرد که:

- چرا من در این زندان تاریک محبوسم؟
- چرا باید در میان آب و خون دست و پا زنم؟
- آخر عمر من چه نتیجه ای خواهد داشت؟

– از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود؟
 اما اگر به او آگاهی دهند که این یک دوران
 مقدماتی است؛ اعضای تو در اینجا شکل
 می‌گیرد، نیرومند می‌شود، و آمادهٔ تلاش و حرکت
 در یک دنیای بزرگ.

بعد از گذشتن نُه ماه، فرمان آزادی تو از این
 زندان صادر می‌شود، در دنیایی گام می‌گذاری که
 آفتاب درخشان و ماه تابان، درختان سرسبز و
 نهرهای آب روان و انواع مواهب در آن است،
 آنگاه نفس راحتی می‌کشد و می‌گوید: حالا
 فهمیدم فلسفهٔ وجود من در اینجا چیست!

این یک مرحلهٔ مقدماتی است، این یک
 سکوی پرش است، این کلاسی است برای
 رسیدن به یک دانشگاه بزرگ.

اما اگر رابطهٔ زندگی جنینی با زندگی این دنیا
 بریده شود، همه چیز تاریک و بی‌معنی خواهد
 شد؛ زندانی وحشتناک و بی‌هدف، زندانی آزار
 دهنده و بی‌نتیجه.

در مورد رابطهٔ زندگی این دنیا و جهان پس از

مرگ نیز مطلب همین است.

چه لزومی دارد ما هفتاد سال یا کمتر و بیشتر
در این دنیا در میان مشکلات دست و پا زنیم!
مدتی خام و بی تجربه‌ایم و تا پخته شود خامی
ما، عمر تمام است!
مدتها باید تحصیل علم و دانش کنیم، هنگامی
که از نظر معلومات پخته می‌شویم برف پیری بر
سر ما نشسته!

تازه برای چه زندگی می‌کنیم! خوردن غذا،
پوشیدن لباس و خوابیدن! این زندگی تکراری را
ده‌ها سال ادامه دادن!

آیا به راستی این آسمان گسترده، این زمین
پهناور و اینهمه مقدمات، اینهمه تحصیل علم و
اندوختن تجربه، اینهمه استادان و مربیان، همه
برای همان خوردن و نوشیدن و لباس پوشیدن و
این زندگی منحط تکراری است!

اینجاست که پوچی زندگی برای آنها که معاد را
قبول ندارند قطعی می‌شود؛ چرا که نمی‌توانند این
امور کوچک را هدف زندگی بشمارند، و به عالم

پس از مرگ هم که ایمان ندارند.
لذا دیده می‌شود که گروهی از آنها دست به
خودکشی و نجات از چنین زندگی پوچ و بی‌معنی
زنند.

اما اگر باور کنیم که دنیا «مزرعه» ای برای
آخرت است؛ دنیا کشتزاری است که باید در آن
بذرافشانی کنیم و محصول آن را در یک زندگی
جاویدان و ابدی بگیریم؛ دنیا «دانشکده‌ای» است
که باید در آن آگاهی کسب کنیم و خود را برای
زندگی در یک سرای جاوید آماده سازیم؛ دنیا
«گذرگاه و پلی» است که باید از آن عبور کنیم.

در این صورت، زندگی دنیا پوچ و نامفهوم
نخواهد بود، بلکه مقدمه‌ای می‌شود برای یک
زندگی جاودانی و ابدی که هر چه در راه آن تلاش
کنیم کم است.

آری، ایمان به معاد، به زندگی انسان مفهوم
می‌دهد و او را از «اضطراب» و «نگرانی» و
«پوچی» رها می‌سازد.

ایمان به معاد عامل مهم تربیت

علاوه بر این، اعتقاد به وجود دادگاه بزرگ آخرت، فوق‌العاده در زندگی امروز ما مؤثر است. فرض کنید در کشوری اعلام شود که در فلان روز از سال هیچ جرمی کیفر نخواهد داشت و پرونده‌ای برای آن تنظیم نمی‌شود و مردم می‌توانند با اطمینان خاطر از عدم مجازات، آن روز را به آخر برسانند؛ مأمورین انتظامی و نظامی تعطیل می‌کنند؛ داسراها و دادگستریها تخته می‌شود و حتی فردا که زندگی عادی را از سر می‌گیرند، جرائم آن روز قابل طرح در دادگاهها نیست.

فکر کنید آن روز، اجتماع چه شکلی به خود خواهد گرفت!

* * *

ایمان به رستاخیز، ایمان به دادگاه بزرگی است که با دادگاه این جهان اصلاً قابل مقایسه نیست. مشخصات این دادگاه به شرح زیر است:

۱- دادگاهی است که نه توصیه در آن مؤثر است

و نه «روابط» بر «ضوابط» آن حاکم و نه می توان فکر قضاات آن را با ارائه مدارک دروغین تغییر داد.

۲- دادگاهی است که نیاز به تشریفات دادگاههای این جهان ندارد، و به همین دلیل طول و تفصیلی در آن نیست، برق آسا رسیدگی می کند و دقیقاً حکم صادر می کند.

۳- دادگاهی است که مدارک اتهام افراد، خودِ اعمال آنهاست؛ یعنی اعمال در آن جا حضور می یابند، و ارتباط و پیوندشان را با فاعل خود مشخص می کنند به گونه ای که جای انکار باقی نمی ماند.

۴- شهود آن دادگاه، دست و پا و گوش و چشم و زبان و پوست تن انسان و حتی زمین و در و دیوار خانه ای که در آن گناه یا ثواب کرده است می باشد، شهودی که همچون آثار طبیعی اعمال انسان، قابل انکار نیست.

۵- این دادگاه، دادگاهی است که حاکمش خداست؛ خدایی که از همه چیز آگاه و از همه کس بی نیاز و از همه عادل تر است.

۶- از این گذشته، مجازات و کیفر در آنجا، قراردادی نیست؛ و بیشتر، خود اعمال ما است که شکل می‌گیرد و در کنار ما قرار دارد و ما را آزار می‌دهد و یا در آسایش و نعمت فرو می‌برد. ایمان به چنین دادگاهی انسان را به جایی می‌رساند که «علی وار» می‌گوید:

به خدا سوگند، اگر شبها را تا به صبح به جای
بستر نرم، بر نوک خارهای جانگداز به سر برم،
وروزه‌ها دست و پایم در زنجیر باشد و در
کوچه و بازار بکشانند، از آن خوشتر دارم که
در دادگاه بزرگ پروردگارم حاضر شوم، در
حالی که ستمی بر بنده‌ای از بندگان خدا کرده
باشم، و یا حقّ کسی را غصب نموده باشم.^۱

ایمان به این دادگاه است که انسان را وادار می‌کند آهن تفتیده و سوزان را نزدیک دست برادرش که خواهان تبعیض در بیت‌المال است ببرد، و هنگامی که فریاد برادر بلند می‌شود، به او اندرز می‌دهد و می‌گوید:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

تواز شعله آتش کوچکی که همچون
بازیچه‌ای در دست انسانی است فریاد
می‌کشی، اما برادرت را به سوی آتش
هولناکی که شعله قهر و غضب پروردگار آن
را برافروخته می‌کشانی!^۱

آیا چنین انسانی را با چنین ایمانی می‌توان
فریب داد؟

آیا با رشوه می‌توان وجدان او را خرید؟
آیا می‌توان با تشویق و تهدید او را از مسیر حق
به سوی ظلم منحرف ساخت؟!
قرآن مجید می‌گوید هنگامی که گنهکاران نامه
اعمال خود را می‌بینند فریادشان بلند می‌شود و
می‌گویند:

مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً
إِلَّا أَحْصَاهَا^۲

این چه نامه‌ای است که هیچ گناه کوچک و
بزرگی نیست مگر این که در آن ثبت است!

و به این ترتیب، موج نیرومندی از احساس

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴. ۲. سوره کهف، آیه ۴۹.

مسئولیت در برابر هر کار، در اعماق روح انسان
ایجاد می‌شود، که او را در برابر انحرافات و
گمراهیها، ظلمها و تجاوزها کنترل می‌کند.

فکر کنید و پاسخ دهید

- ۱- اگر بعد از این زندگی محدود و موقت دنیا، جهان دیگری نبود، چه می شد؟
- ۲- چرا گروهی از منکران مبدأ و معاد، دست به انتحار می زنند؟
- ۳- تفاوت دادگاه رستاخیز با دادگاههای این جهان چیست؟
- ۴- ایمان به معاد چه اثری روی عمل انسان می گذارد؟
- ۵- امیر مؤمنان علی با برادرش عقیل چه گفت؟ او چه می خواست و علی چه پاسخی به او داد؟

نمونه دادگاه قیامت درون جان شماست

از آنجا که مسئله زندگی پس از مرگ و دادگاه
عظیم رستاخیز برای انسانی که در محدوده این جهان
زندانی است مطلب تازه‌ای به نظر می‌رسد، خداوند
نمونه کوچکی از آن دادگاه را در همین دنیا به ما ارائه
داده است که نامش دادگاه وجدان است؛ ولی
فراموش نکنیم که گفتیم نمونه کوچکی از آن است.
بگذارید این مطلب را روشن‌تر بیان کنیم:
انسان در برابر اعمالی که انجام می‌دهد در چند
دادگاه محاکمه می‌شود:

روشن‌ترین آن، همان دادگاههای معمولی بشری
است، با تمام ضعفها و نارساییها و کمبودهایش.

گرچه وجود همین دادگاههای معمولی اثر قابل ملاحظه‌ای در تخفیف جرائم دارد، ولی اساس و پایه این دادگاهها چنان است که هرگز نمی‌توان از آنها انتظار اجرای عدالت کامل داشت.

زیرا اگر قوانین نادرست و قاضیان ناصالح به آن راه یابند که تکلیفش روشن است؛ رشوه‌خواریها، پارتی‌بازیها، روابط خصوصی، بازیهای سیاسی و هزار درد دیگر، چنان آن را از اثر می‌اندازند که باید گفت عدمش به ز وجود، چرا که وجودش عامل اجرای مقاصد شوم خودکامگان است! و اگر قوانین عادلانه و قاضیان آگاه و با تقوا باشند، باز هم بسیاری مجرمانی که می‌توانند آنچه‌ها را ماهرانه عمل کنند که آثار جرمی از خود باقی نگذارند، یا آنچه‌ها را پرونده‌سازی و صحنه‌سازی در دادگاه راه بیندازند که دست و بال قاضی را ببندند و قوانین را بی‌اثر سازند.

دادگاه دیگر، که از این حساب شده‌تر و دقیق‌تر است، دادگاه «مکافات عمل» است.

اعمال ما آثاری دارد که در کوتاه مدت یا دراز

مدت دامان ما را خواهد گرفت؛ به قول شاعر:

«این جهان کوه است و فعل ما صدا»

اگر این یک حکم عمومی نباشد لااقل در باره
بسیاری صادق است.

حکومت‌هایی را دیدیم که بنای جور و ظلم و
ستم گذاردند و هر چه از دستشان ساخته بود
کردند، اما سرانجام در همان دامی که خود بافته
بودند افتادند، و عکس‌العمل‌های اعمالشان
دامانشان را گرفت و چنان سقوط کردند و نابود
شدند که اثری از آنها جز لعن و نفرین باقی نماند.
از آنجا که مکافات عمل همان روابط علت و معلول
و پیوندهای عینی خارجی است، کمتر کسی
می‌تواند با صحنه‌سازیها از چنگال آن رهایی یابد.
تنها نارسایی این دادگاه این است که عمومی و
کلی و همگانی نیست، و به همین دلیل، ما را از
دادگاه بزرگ رستاخیز بی‌نیاز نمی‌کند.

دادگاه درونی که دقیق‌تر و حساب شده‌تر
است، دادگاه «وجدان» است.

در حقیقت همان گونه که منظومه شمسی با آن

نظام شگرفش به صورت بسیار کوچکی در دل یک اتم خلاصه شده، می توان گفت که دادگاه قیامت نیز ماکت کوچکش در درون جان ماست. زیرا در درون وجود انسان نیروی مرموزی است که فلاسفه آن را «عقل عملی» می نامند و قرآن مجید «نفس لوامه» اش می خواند و امروز از آن به «وجدان» تعبیر می کنند.

همین که کار خوب یا بدی از انسان سر بزند به سرعت این دادگاه تشکیل می شود و بدون سر و صدا، اما کاملاً جدی و اصولی، محاکمه را شروع می کند، و نتیجه حکمش را به صورت مجازاتها یا تشویقهای روانی به اجرا درمی آورد.

گاه آنچه مجرمان را از درون شلاق می زند و تحت شکنجه روحی قرار می دهد که مرگ را با آغوش باز استقبال می کنند، و آن را بر زندگی ترجیح می دهند، و در وصیتنامه خود می نویسند اگر ما دست به خودکشی زدیم برای نجات از ناراحتی وجدان بود!

گاه در مقابل یک کار خوب، انسان را آنچه

تشویق می‌کند که او را به وجد و سرور وامی‌دارد؛ آرامشی عمیق در درون جان احساس می‌کند؛ آرامشی بسیار دل‌انگیز و توصیف‌ناکردنی که لذت و شکوه آن در هیچ بیانی نمی‌گنجد.

این دادگاه عجایب و ویژگی‌هایی دارد:

۱- در این دادگاه، قاضی، شاهد و مجری حکم و تماشای همه یکی است؛ همان نیروی وجدان است که شهادت می‌دهد، قضاوت می‌کند و سپس آستین بالا می‌زند و حکم خود را اجرا می‌کند!

۲- برخلاف دادگاه‌های پر سر و صدای عادی که گاه یک محاکمه چندین سال به طول می‌انجامد، محاکمه این دادگاه برق‌آسا است، و معمولاً نیاز به وقت و زمان ندارد، البته گاه برای ثابت شدن مدارک جرم و کنار رفتن پرده‌های غفلت از مقابل چشم دل، نیازمند به زمانی هست، ولی بعد از ارائه مدارک، صدور حکم، فوری و قطعی است.

۳- حکم این دادگاه یک مرحله‌ای است و از دادگاه استیناف و تجدید نظر و دیوان عالی و مانند آن در این جا خبری نیست.

۴- این محکمه فقط کیفر نمی دهد، بلکه به وظیفه شناسان نیز پاداش می دهد؛ بنابراین، دادگاهی است که هم نیکان و هم بدان در آنجا محاکمه می شوند و به تناسب اعمالشان پاداش و کیفر می بینند.

۵- کیفرهای این دادگاه هیچ شباهتی با کیفرهای معمولی ندارد؛ در ظاهر، نه زندانی، و نه شلاق و نه چوبه دار، و یا جوخه آتشی، اما گاه چنان از درون می سوزاند و به زندان می افکند که دنیا با تمام وسعتش برای انسان تنگ می شود، تنگ تر از سلول انفرادی یک زندان مخوف و وحشتناک.

خلاصه، این دادگاه از نوع دادگاههای این جهان نیست که از نوع دادگاه رستاخیز است. عظمت این دادگاه به اندازه ای است که قرآن به نام آن سوگند یاد کرده و در کنار دادگاه رستاخیزش نهاده، می گوید:

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ * وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ
الْلَّوَامَةِ * أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنَّن نَجْمَعُ
عِظَامَهُ * بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ^۱

۱. سوره قیامت، آیات ۱ تا ۴.

سوگند به روز رستاخیز و سوگند به وجدان
بیدار و سرزنش کننده، آیا انسان چنین
می‌پندارد که استخوانهای پراکنده او را
جمع آوری نمی‌کنیم، (چنین نیست)، قادریم که
حتی انگشتان او (حتی خطوط سرانگشتانش
را که معرف هر شخص است) همچون روز
نخست بسازیم!

البته با تمام این اوصاف، این دادگاه نیز به حکم
دنیا بی بودنش نارسایی‌هایی دارد که ما را بی‌نیاز
از دادگاه قیامت نمی‌کند؛ زیرا:

۱- قلمرو وجدان همه چیز را دربر نمی‌گیرد و
متناسب قلمرو فکر و تشخیص انسان است.

۲- گاه انسان فریبکار ماهر حتی می‌تواند
وجدان خود را فریب دهد و به اصطلاح بر سر
وجدان خود کلاه بگذارد.

۳- گاه ندای وجدان در بعضی از گنهکاران
آنقدر ضعیف می‌شود که به گوش آنها نمی‌رسد.
و از اینجا ضرورت دادگاه چهارم، دادگاه بزرگ
عالم رستاخیز روشن می‌شود.

فکر کنید و پاسخ دهید

- ۱- انسان در چند دادگاه - در واقع - محاکمه می شود؟
- ۲- دادگاههای معمولی چه مشخصاتی دارند؟
- ۳- ویژگیهای دادگاه مکافات عمل چیست؟
- ۴- دادگاه وجدان چه خصوصیتی دارد؟
- ۵- امتیازات و نارساییهای دادگاه وجدان را برشمرید.

معاد
در تجلیگاه فطرت

معمولاً می‌گویند خداشناسی در فطرت و سرشت آدمی است، و اگر به کاوش ضمیر آگاه و ناآگاه انسان بپردازیم به ایمان و علاقه او به یک مبدأ ماوراءطبیعی که از روی علم و برنامه و هدف این جهان را آفریده است، دست می‌یابیم.

ولی این منحصر به مسئله «توحید و خداشناسی» نیست؛ تمام اصول و فروع اساسی دین باید در درون فطرت باشد، در غیر این صورت هماهنگی لازم میان دستگاه «تشریح» و «تکوین» حاصل نخواهد شد. (دقت کنید)

ما اگر سری به قلبمان بزنیم و اعماق روح و

جانمان را کاوش کنیم، این زمزمه را به گوش جان
می شنویم که زندگی با مرگ پایان نمی گیرد، بلکه
مرگ دریچه ای است به عالم بقاء!
برای پی بردن به این حقیقت باید به نکات زیر
توجه کرد:

۱- عشق به بقاء

اگر به راستی، انسان برای فنا و نیستی آفریده
شده، باید عاشق فنا باشد، و از مرگ در پایان عمر
لذت ببرد، ولی می بینیم قیافه مرگ (به معنی
نیستی) برای انسان در هیچ زمانی نه تنها خوش
آیند نیست، بلکه با تمام وجودش از آن می گریزد.
دویدن دنبال عمر طولانی، پیدا کردن اکسیر
جوانی، جستجوی آب حیات، هر کدام نشانه ای از
این واقعیت است.

این عشق و علاقه به بقاء نشان می دهد که ما
برای بقاء آفریده شده ایم، و اگر ما برای فنا آفریده
شده بودیم، این عشق و علاقه معنی نداشت.
تمام عشقهای بنیادی که در درون ماست،

وجود ما را تکمیل می‌کند، عشق به بقاء نیز تکمیل کننده وجود ماست.

فراموش نکنید ما بحث «معاد» را بعد از قبول وجود خداوند حکیم و دانا دنبال می‌کنیم؛ ما معتقدیم هر چه او در وجود ما آفریده است روی حساب است، و روی این جهت عشق و علاقه انسان به بقاء نیز باید حسابی داشته باشد و آن چیز جز وجود جهانی بعد از این جهان نمی‌تواند باشد.

۲- رستاخیز در میان اقوام گذشته

تاریخ بشر همان گونه که گواهی می‌دهد، مذهب به طور کلی در میان اقوام گذشته از قدیم‌ترین ایام وجود داشته، و این گواه بر اعتقاد راسخ انسان از قدیمی‌ترین ایام به «زندگی بعد از مرگ» نیز می‌باشد.

آثاری که از انسانهای قدیم حتی انسانهای قبل از تاریخ باقی مانده، مخصوصاً طرز ساختن قبور اموات، و چگونگی دفن مردگان، همگی گواه بر

این حقیقت است که آنها به زندگی بعد از مرگ ایمان داشته‌اند.

این عقیده ریشه دار را که همیشه در میان بشر بوده، نمی‌توان ساده پنداشت. و یا صرفاً یک عادت یا نتیجه یک تلقین دانست.

همیشه هنگامی که اعتقادی را به صورت ریشه‌دار و در طول تاریخ در جوامع انسانی می‌یابیم، باید آن را نشانه فطری بودنش بدانیم، زیرا تنها فطرت و سرشت است که می‌تواند در برابر گذشت زمان و تحولات اجتماعی و فکری مقاومت کند، و همچنان پا بر جا بماند، وگرنه عادات و رسوم و تلقینها با گذشت زمان به دست فراموشی سپرده می‌شوند.

پوشیدن فلان نوع لباس یک عادت است، یا جزء رسوم و آداب، لذا با تغییر محیط یا گذشت زمان دگرگون می‌شود.

اما عشق مادر به فرزند یک غریزه است، یک سرشت و نهاد است، لذا نه دگرگونی محیطها از شعله آن می‌کاهد، نه گذشت زمان گرد و غبار

نسیان بر آن می‌باشد؛ و هرگونه کشش درونی به این صورت درآید، دلیل بر آن است که در فطرت و نهاد انسان قرار دارد.

هنگامی که دانشمندان می‌گویند «تحقیقات دقیقی نشان می‌دهد که طوایف نخستین بشر دارای نوعی مذهب بوده‌اند... زیرا مرده‌های خود را به وضع مخصوصی به خاک می‌سپرده‌اند، و ابزار کارشان را کنارشان می‌نهادند، و بدین طریق عقیده خود را به وجود دنیای دیگر به ثبوت می‌رساندند.^۱» ما به خوبی پی می‌بریم که این اقوام زندگی بعد از مرگ را پذیرفته بودند، هر چند راه آن را به خطا می‌رفتند و چنین می‌پنداشتند که آن زندگی درست شبیه همین زندگی است و همان ابزار و ادوات را لازم دارد.

۳- وجود محکمه درونی به نام وجدان گواه

دیگری است بر فطری بودن معاد.

و چنان که سابقاً نیز گفتیم همه ما به خوبی

۱. جامعه‌شناسی «کنیگ»، صفحه ۱۹۲.

احساس می‌کنیم که دادگاهی در درونِ جان ما به اعمال ما رسیدگی می‌کند؛ در برابر نیکیها پاداش می‌دهد؛ آنچنان احساس آرامش درونی می‌کنیم و روح ما لبریز از شادی و نشاط می‌شود که لذت آن را با هیچ بیان و قلمی نمی‌توان توصیف کرد؛ و در برابر کارهای زشت و مخصوصاً گناهان بزرگ آنچنان مجازات می‌کند که زندگی را در کام انسان تلخ می‌نماید.

بسیار دیده شده است که افرادی پس از ارتکاب یک جنایت بزرگ مانند قتل و فرار کردن از چنگال عدالت، داوطلبانه آمده‌اند و خود را به دادگاه معرفی کرده و تسلیم چوبه‌دار نموده‌اند، و دلیل آن را رهایی از شکنجه و جدان ذکر کرده‌اند. انسان با مشاهده این دادگاه درونی از خود سؤال می‌کند چگونه ممکن است من که موجود کوچکی هستم دارای چنین محکمه‌ای باشم اما عالم بزرگ و جهان آفرینش دادگاهی که متناسب آن است نداشته باشد!

و به این ترتیب، از سه راه، فطری بودن اعتقاد

به معاد و زندگی پس از مرگ را می توان اثبات کرد:
از طریق عشق به بقاء.
از طریق وجود این ایمان در طول تاریخ بشر.
و از طریق وجود نمونه کوچک آن دادگاه
بزرگ در درون جان انسان.

فکر کنید و پاسخ دهید

- ۱- چگونه می توان امور فطری را از غیر فطری باز شناخت؟
- ۲- به چه دلیل انسان عشق به بقاء دارد، و این عشق به بقاء چگونه می تواند دلیل بر فطری بودن معاد باشد؟
- ۳- آیا اقوام پیشین نیز به معاد ایمان داشته اند؟
- ۴- چگونه محکمۀ وجدان، ما را تشویق یا مجازات می کند؟
- ۵- چه رابطه ای میان محکمۀ وجدان و دادگاه بزرگ قیامت وجود دارد؟

عدل الهی و رستاخیز

با کمی دقت در نظام جهان هستی و قوانین
آفرینش می‌بینیم همه جا قانونی بر آن حکومت
می‌کند و هر چیزی در جای خود قرار دارد.
در بدن انسان این نظام عادلانه به قدری ظریف
پیاده شده که کوچک‌ترین تغییر و ناموزونی در آن
سبب بیماری یا مرگ می‌گردد.
فی‌المثل در ساختمان چشم، قلب و مغز دقیقاً
هر چیز به جای خویش است، و به اندازه لازم؛
این عدالت و نظم نه تنها در سازمان بدن انسان، که
در کلّ عالم خلقت حکمفرماست، که:
«بالعدل قامت السموات والارض؛ به وسیله

عدل آسمانها و زمین برپاست.»

یک اتم به قدری کوچک است که میلیونها از آن را می توان بر نوک سوزن جای داد، فکر کنید ساختمان آن چقدر باید دقیق و منظم باشد که میلیونها سال به حیات خود ادامه دهد.

این به خاطر همان عدالت و محاسبه فوق العاده دقیق نظام الکترونها و پروتونها است و هیچ دستگاه کوچک و بزرگ، از این نظام شگرف بیرون نیست.

آیا به راستی انسان یک موجود استثنایی است، یک وصله ناهم رنگ برای این جهان بزرگ است که باید آزاد باشد و هر بی نظمی و ظلم و بی عدالتی می خواهد مرتکب شود، یا در اینجا نکته ای نهفته است؟

اختیار و آزادی اراده

حقیقت این است که انسان یک تفاوت اساسی با تمام موجودات جهان دارد و آن داشتن «آزادی اراده و اختیار» است.

چرا خداوند انسان را آزاد آفریده و
تصمیم‌گیری را به او واگذار کرده تا هر چه
می‌خواهد انجام دهد؟

دلیلش این است که اگر او آزاد نمی‌بود تکامل
نمی‌یافت، و این امتیاز بزرگ ضامن تکامل معنوی
و اخلاقی اوست؛ مثلاً، اگر کسی را با فشار سرنیزه
و ادار به کمک کردن به مستضعفان و کارهایی که به
سود جامعه است کنند، البته این کارهای خیر راه
می‌افتد، ولی هیچ‌گونه تکامل اخلاقی و انسانی
برای کسی که این کمک را کرده ایجاد نمی‌کند؛ در
حالی که اگر با میل و اراده خود، یکصدم آن را
بدهد، به همان اندازه در مسیر تکامل اخلاقی
معنوی گام برداشته است.

بنابراین، نخستین شرط تکامل معنوی و
اخلاقی، داشتن اختیار و آزادی اراده است که بشر
با پای خود این راه بی‌ماید نه به اضطرار، همچون
عوامل اضطراری جهان طبیعت. و اگر خداوند این
موهبت بزرگ را به انسان بخشیده به خاطر همین
هدف عالی است.

ولی این نعمت بزرگ همچون گلی است که خارهایی نیز در کنار آن می‌روید، و آن سوء استفاده افراد از این آزادی و آلوده شدن به ظلم و فساد و گناه است.

البته برای خدا هیچ مانعی نداشت که اگر انسانی دست به ظلم و ستم بیالاید، فوراً او را به چنان بلایی مبتلا سازد که دیگر فکر این کار به مغز او نیاید، دستش فلج شود، چشمش بی نور شود و زبانش از کار بیفتد.

درست است که در این صورت هیچ کس از آزادی سوء استفاده نمی‌کرد و به سراغ گناه نمی‌رفت، ولی این پرهیزگاری و تقوا در حقیقت جنبه اجباری داشت، و هیچ گونه افتخاری برای انسان محسوب نمی‌شد، بلکه از ترس مجازات شدید و سریع، فوری و بدون وقفه بود.

پس به هر حال، انسان باید آزاده باشد، و در برابر امتحانات گوناگون پروردگار قرار گیرد، و از مجازاتهای فوری - جز در موارد استثنایی - مصون باشد تا ارزش وجودی خود را نشان دهد.

ولی در اینجا یک مطلب باقی می ماند، و آن این که: اگر وضع به همین منوال بماند و هر کس راهی را انتخاب کند، قانون عدالت پروردگار که بر جهان هستی حاکم است نقض خواهد شد.

اینجاست که یقین می کنیم برای انسان دادگاه و محکمه ای تعیین شده که همگان بدون استثنا باید در آن حضور یابند و به جزای اعمال خود برسند و سهم خود را از عدالت عمومی جهان آفرینش دریافت دارند.

آیا ممکن است نمرودها و فرعونها و چنگیزها و قارونها، یک عمر به ظلم و ستم ادامه دهند و حساب و کتابی برای آنها در کار نباشد!

آیا ممکن است مجرمان و پرهیزگاران در کفه عدالت پروردگار یکسان باشند!

و به گفته قرآن: «أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ * مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ!»؛ آیا کسانی را که تسلیم در برابر قانون خدا و حق و عدالتند همچون مجرمان قرار دهیم! چگونه حکم می کنید!»

و در جای دیگر می‌گوید: «أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ!؛ آیا ممکن است پرهیزگاران را همچون فاجران قرار دهیم!»

* * *

درست است که محکمه وجدان مسئله مهمی است. و درست است که عکس‌العملهای گناه و ظلم و ستم و عواقب شوم بی‌عدالتیها گاه دامان خود انسان را می‌گیرد.

و نیز درست است که گروهی از بدکاران در این جهان به مکافات اعمال خویش می‌رسند و یا سهمی از آن را دریافت می‌دارند.

اما اگر درست دقت کنیم می‌بینیم هیچ یک از این امور سه‌گانه آنچنان عمومی و همگانی نیست که هر ظالم و گنهکاری را درست به اندازه ظلم و گناهِش کیفر بدهد، و هستند کسانی که از مجازات وجدان، و بازتابهای اعمال شوم خود و از چنگال مکافات عمل، فرار می‌کنند، یا به قدر کافی کیفر نمی‌شوند.

باید برای این گونه افراد، و برای همگان
محکمه و دادگاه عدلی باشد که سر سوزن کار نیک
و بد در آنجا محاسبه شود، و گرنه اصل عدالت
تأمین نخواهد شد.

بنابراین، قبول «وجود پروردگار» و «عدالت او»
مساوی است با قبول وجود رستاخیز و سرای
دیگر، و این دو هرگز از یکدیگر تفکیک نخواهند
شد.

فکر کنید و پاسخ دهید

- ۱- چگونه آسمانها و زمین به وسیله عدل برپاست؟
- ۲- چرا به انسان موهبت «آزادی اراده و اختیار» داده شده است؟
- ۳- چه می شد اگر افراد بدکار فوراً در این جهان به مجازات سریع و شدید اعمال خویش می رسیدند؟
- ۴- چرا محکمه و جدان، و بازتابهای اعمال و مکافات عمل، ما را از دادگاه قیامت بی نیاز نمی سازد؟
- ۵- چه رابطه ای میان «عدالت پروردگار» و مسئله «معاد» است؟

رستاخیز را در همین جهان بارها دیده‌ایم

آیات قرآن به خوبی این حقیقت را نشان می‌دهد که بت پرستان و همچنین سایر کفار، نه تنها در عصر پیامبر ، بلکه در اعصار دیگر نیز از مسئله معاد و زنده شدن بعد از مرگ تعجب می‌کردند و وحشت داشتند، و حتی آن را دلیلی بر جنون گوینده آن می‌شمردند و به یکدیگر می‌گفتند:

هَلْ نَدُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ
مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ * أَفَتَرَىٰ عَلَىٰ
اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ ۱

آیا مردی را به شما نشان بدهیم که می‌گوید
 هنگامی که بدن شما به کلی متلاشی و در هر
 سوپراکنده شد، دوباره آفرینش جدیدی
 می‌یابید! آیا این مرد عمداً به خدا افترا بسته
 یا دیوانه است!

آری، آن روز بر اثر عدم دانش و کوتاهی افکار،
 عقیده به عالم پس از مرگ و زنده شدن مردگان
 یک نوع جنون یا تهمت بر خدا محسوب می‌شد،
 و اعتقاد به جوشش حیات از ماده بی جان،
 جنون‌آمیز تلقی می‌گردید.

ولی جالب این که قرآن در برابر این گونه افکار
 دست به استدلال‌های مختلفی زده که هم افراد عادی
 می‌توانند از آن استفاده کنند، و هم اندیشمندان
 بزرگ، هر کدام به میزان توانایی فکر خود.
 گر چه شرح همه دلایل قرآن در این زمینه نیاز
 به تألیف کتاب مستقلی دارد، ولی گوشه‌هایی از
 آن را در اینجا می‌آوریم:

۱- گاهی قرآن به آنها می‌گوید شما همواره با
 چشم خود صحنه‌های معاد را در زندگی روزانه

می‌بینید که چگونه موجوداتی می‌میرند و بار دیگر
زنده می‌شوند، باز هم از مسئله معاد در شک و
تردید هستید!

وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا
فَسُقْنَاہُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ
مَوْتِہَا كَذٰلِكَ النُّشُورُ ۱

خداوند کسی است که امواج باد را مأموریت
داد که ابرها را به حرکت درآورند، و به سوی
سرزمین‌های مرده برانند، و به وسیله آن زمین
مرده را زنده کنند، رستاخیز نیز چنین است.

در فصل زمستان نگاهی به چهره طبیعت
می‌کنیم، همه جا بوی مرگ می‌دهد؛ درختان کاملاً
از برگ و گل و میوه برهنه شده، و در ظاهر به
صورت چوبی خشک برجای باقی مانده، نه گلی
می‌خندد، نه شکوفه‌ای می‌شکفتد و نه جنبش
حیات در کوهها و صحراها به چشم می‌خورد.
فصل بهار فرا می‌رسد؛ هوا ملایم می‌شود؛
قطرات باران حیاتبخش نازل می‌گردد؛ یکمرتبه

جنبشی در سراسر طبیعت آشکار می‌شود؛ گیاهان می‌رویند؛ درختان برگ می‌آورند؛ شکوفه‌ها و گل‌ها ظاهر می‌شوند؛ پرندگان بر شاخه‌های درختان جای می‌گیرند؛ و شور «محشر» به پا می‌شود!

اگر زندگی بعد از مرگ مفهوم نداشت، ما این صحنه را هر سال در برابر چشم خود نمی‌دیدیم؛ اگر زندگی بعد از مرگ امری محال، و سخنی جنون‌آمیز باشد، به صورت یک امر حسی در برابر چشمانمان تکرار نمی‌شود.

چه فرق می‌کند حیات زمین بعد از مرگ یا حیات انسان بعد از مُردن!

۲- گاهی نیز قرآن دست آنها را گرفته، به سوی آغاز آفرینش می‌برد، آفرینش نخستین را یادآور می‌شود، و در جواب آن مرد عرب بیابانی که قطعه استخوان پوسیده‌ای را به دست گرفته، خدمت پیامبر اسلام آورده و فریاد می‌زند: «ای محمد! چه کسی قادر است این استخوان پوسیده را زنده کند؟ به من بگو چه کسی می‌تواند؟!» و گمان می‌کند دلیل دندان شکنی بر ضدّ مسئله معاد به چنگ

آورده، قرآن به پیامبر دستور می‌دهد:

قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ ۱

بگو همان کسی که او را در آغاز (از مادهٔ
بی‌جان، از همین آب و خاک) آفرید، بار
دیگر او را زنده می‌کند.

چه تفاوتی میان آغاز خلقت و آفرینش مجدد
است!

و لذا در آیات دیگر در یک جملهٔ بسیار کوتاه و
پر معنی می‌گوید:

«كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ ۲»

همان‌گونه که در آغاز آفریدیم باز می‌گردانیم.

۳- گاه رستاخیز «انرژیها» را در نظر آنها
منعکس کرده، می‌گوید:

ببینید خداوندی که از درخت سبز و شجر
اخضر، آتش می‌آفریند قادر است که انسانها
را بعد از مرگ زنده کند! ۳

۱. سورهٔ یس، آیهٔ ۷۹. ۲. سورهٔ انبیاء، آیهٔ ۱۰۴.

۳. سورهٔ یس، آیهٔ ۸۰: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا
أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ؛ همان کسی که برای شما از درخت سبز، آتش
آفرید و شما به وسیلهٔ آن، آتش می‌افروزید.»

هنگامی که در این تعبیر عجیب قرآن دقیق می‌شویم، و از علوم روز کمک می‌گیریم علم به ما می‌گوید: موقعی که چوب درختی را می‌سوزانیم و آتشی از آن به دست می‌آید، این حرارت و گرما همان انرژی و حرارت و نور آفتاب است که در طول سالیان دراز در آن ذخیره شده، ما خیال می‌کردیم آن نور و حرارت مرده و نابود شده، اما امروز می‌بینیم از نو جان می‌گیرد و لباس تازه‌ای از حیات در تن می‌پوشد.

آیا برای خداوندی که این قدرت را دارد که ده‌ها سال نور و حرارت آفتاب را در بدنه درختی ذخیره کند و در یک لحظه آنها را بیرون فرستد، تجدید حیات مردگان امر مشکلی است!^۱

۴- گاه قدرت عظیم خدا را در پهنه آفرینش زمین و آسمان یادآور شده می‌گوید:

۱. توجه داشته باشید که از نظر علمی درختان سبز می‌توانند در برابر نور آفتاب گاز کربنیک را گرفته و تجزیه کنند، کربن را در خود نگاه دارند و اکسیژن آزاد کنند، و انرژی آفتاب را نیز همراه آن در خود ذخیره نمایند.

آیا خدایی که آسمانها و زمین را آفرید قادر نیست همانند آن را بیافریند! آری او بر این کار قادر است و او خلق کننده آگاه است، هر زمان چیزی را اراده کند به آن فرمان می‌دهد: موجود باش - آن هم موجود می‌شود!^۱

کسانی که در این مسائل تردید می‌کردند افرادی بودند که فضای فکرشان از محیط کوچک خانه محقرشان فراتر نمی‌رفت، و گرنه می‌دانستند بازگشت مجدد ساده‌تر از آغاز خلقت است، و تجدید حیات مردگان در برابر قدرت خداوندی که آسمانها و زمین را آفریده مسئله پیچیده‌ای نیست.

به هر حال می‌بینیم که قرآن با چه منطق مستدل و روشن به آنها که در مسئله معاد شک و تردید داشتند و حتی ادعای آن را دلیل بر جنون می‌پنداشتند پاسخ دندان شکن می‌دهد، و امکان معاد را به روشنی اثبات می‌کند که فقط گوشه‌ای از آن را در بالا آورده‌ایم.

۱. سوره یس، آیات ۸۱ و ۸۲.

فکر کنید و پاسخ دهید

- ۱- چرا مشرکان از مسئله معاد تعجب می کردند؟
- ۲- چگونه صحنه معاد را در جهان گیاهان، همه ساله با چشم می بینیم؟
- ۳- قرآن در پاره ای از آیاتش زندگی دوران جنین را نشانه معاد می گیرد، چرا؟
- ۴- رستاخیز انرژیهای چیست؟
- ۵- چرا قرآن روی «الشجر الاخضر» (درخت سبز) تکیه کرده است؟

معاد و فلسفه آفرینش

بسیاری سؤال می‌کنند خداوند ما را برای چه آفریده؟
و گاه از این فراتر می‌روند و می‌گویند: اصلاً فلسفه آفرینش این جهان بزرگ چیست؟
باغبان درخت را برای میوه می‌کارد، و زمین را برای محصولی شخم کرده و بذرافشانی می‌کند، باغبان آفرینش برای چه منظور ما را آفریده است؟ آیا خدا کمبود داشت که با آفرینش ما جبران می‌شد؟ در این صورت باید نیازمند باشد، نیاز داشتن با مقام پروردگار و بی‌نهایت بودن وجود او سازگار نیست!

در پاسخ این سؤال سخن بسیار است ولی در چند جمله می توان پاسخ روشنی را خلاصه کرد و آن این که :

اشتباه بزرگ این است که ما صفات خدا را با خودمان مقایسه کنیم.

ما چون موجود محدودی هستیم هر کاری را برای رفع کمبود می کنیم؛ درس می خوانیم، کمبود علم ما برطرف می شود. کار می کنیم که کمبود مالی نداشته باشیم. به سراغ بهداشت و درمان می رویم تا سلامت ما تأمین شود.

اما در مورد خداوند که وجودی است بی نهایت از هر نظر، اگر کاری انجام دهد باید هدف او را در بیرون وجود او جستجو کنیم؛ او خالق نمی کند تا سودی کند، بلکه هدف او این است «تا بر بندگان جودی کند.»

او آفتابی است پرفروغ و بی انتها، بی آن که نیازی داشته باشد نورافشانی می کند تا همگان از نور وجود او بهره مند شوند؛ این اقتضای ذات بی انتها و پرفیض اوست که دست موجودات را

گرفته و در مسیر تکامل به پیش می‌برد.
آفرینش ما از عدم، خود یک گام برجسته
تکاملی بود؛ فرستادن پیامبران و نزول کتب
آسمانی و تعیین قوانین و برنامه‌ها، هر یک پایه‌ای
برای این تکامل محسوب می‌شود.
- این جهان دانشگاه بزرگی است و ما
دانشجویان این دانشگاه.^۱
- این جهان مزرعه آماده‌ای است و ما
کشاورزان این مزرعه.^۲
- این جهان تجارتخانه پرسودی است و ما
تاجران این بازار.^۳
ما چگونه می‌توانیم برای آفرینش بشر هدفی
قائل نشویم در حالی که وقتی درست به اطراف
خود نگاه می‌کنیم و ذره ذره موجودات را
می‌نگریم هر کدام دارای هدفی است!
در کارگاه عجیب بدن ما هیچ دستگاهی بی‌هدف
نیست حتی مژه‌های چشمان ما و گودی کف پا!

۱ و ۲ و ۳. مضمون کلمات قصار علی در نهج‌البلاغه و حدیث
معروف «الدُّنْيَا مِزْرَعَةُ الْآخِرَةِ.»

چگونه ممکن است ساختمان وجود ما هر ذره‌اش هدفی داشته باشد، اما مجموع وجود ما بی هدف باشد!

از وجود خودمان بیرون می‌آییم، و به جهان بزرگ می‌نگریم، هر دستگاهی را جداگانه دارای هدفی می‌بینیم؛ هدف از تابش آفتاب؛ هدف از بارش باران؛ هدف از ترکیب مخصوص هوا؛ ولی آیا ممکن است مجموع این جهان بی هدف باشد! حقیقت این است که در دل این عالم پهناور گویی تابلوی بزرگی برای نشان دادن هدف نهایی نصب شده که گاه بر اثر عظمتش نمی‌توانیم آن را در لحظات نخستین ببینیم، و روی آن نوشته شده است «تربیت و تکامل».

اکنون که به هدف آفرینش خود اجمالاً آشنا شدیم، سخن در اینجاست که آیا زندگی چند روزه دنیا با تمام مشکلات و گرفتاریها و ناکامیهایش می‌تواند هدف آفرینش ما باشد؟ فرض کنید من شصت سال در این دنیا زندگی

کنم، همه روز از صبح تا شام برای به دست آوردن روزی تلاش نمایم، و شب خسته و وامانده به منزل بازگردم، و نتیجه‌اش این باشد که در طول عمرم چندین تُن غذا و آب مصرف کنم، و با زحمت و دردسر، خانه‌ای فراهم سازم، و بعد بگذارم و از این جهان بروم؛ آیا این هدف ارزش آن را دارد که مرا به این زندگی پر درد و رنج بخواند!

راستی اگر مهندسی، ساختمان عظیمی را در وسط بیابانی برپا کند و سالیان دراز در تکمیل و تنظیم آن بکوشد و تمام وسایل را در آن فراهم سازد و هنگامی که از او سؤال کنند منظورت چیست؟ بگوید: «هدفم این است که در تمام عمر این ساختمان، رهگذری از این راه بگذرد و یک ساعت در آن بیاساید!» آیا همه تعجب نخواهیم کرد و نخواهیم گفت: یک ساعت آسودن یک رهگذر، اینهمه تشکیلات و مقدمات و ذی‌المقدمات نمی‌خواهد!

به همین دلیل، آنها که عقیده به رستاخیز و زندگی پس از مرگ ندارند، زندگی این جهان را پوچ می‌دانند؛ و این سخن در کلمات مادیها زیاد به چشم می‌خورد که زندگی این جهان بی‌هدف است، حتی گاه افرادی از آنها دست به انتحار می‌زنند، چرا که از این زندگی مادی تکراری و بی‌هدف خسته شده‌اند.

چیزی که به زندگی هدف می‌دهد و آن را معقول و حکیمانه می‌کند، این است که مقدمه جهان دیگری باشد، و تحمل مشکلات این زندگی و چیدن اینهمه مقدمات برای آن، به خاطر استفاده در مسیر یک زندگی جاودان باشد.

در اینجا مثال جالبی سابقاً داشتیم و آن این که اگر جنینی که در شکم مادر است عقل و هوش کافی می‌داشت و به او می‌گفتند: بعد از این زندگی که تو در اینجا داری، خبری نیست؛ حتماً او به زندگی‌اش اعتراض می‌کرد و می‌گفت: «این چه معنی دارد من در این محیط زندانی باشم! خون بخورم و دست و پا بسته در گوشه‌ای بیفتم و بعد

هیچ! آفریدگار چه هدفی از این آفرینش داشت!»
اما اگر به او اطمینان دهند که این چند ماه یک
مرحله زودگذر و دوران آمادگی برای یک زندگی
نسبتاً طولانی در دنیا است؛ جهانی که نسبت به
محیط جنین وسیع و پر نور و پر شکوه است؛ و
نسبت به آن مواهب گوناگون دارد؛ در این موقع او
قانع می‌شود که دوران جنینی مفهوم و هدف قابل
ملاحظه‌ای دارد و به همین دلیل قابل تحمل است.
قرآن مجید می‌گوید:

وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ وَلِيًّا فَلََوْلَا تَذَكَّرُونَ^۱

شما زندگی این جهان را دانستید، چگونه
متذکر نمی‌شوید (که بعد از آن جهان دیگری
وجود دارد)!

خلاصه این که: این جهان با تمام وجودش
فریاد می‌زند که بعد از آن، جهان دیگری است
وگرنه لغو و بیهوده و بی‌معنی بود.
این سخن را از زبان قرآن مجید بشنوید،
می‌فرماید:

۱. سوره واقعه، آیه ۶۲.

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَتَّكُمُ الْإِنَّا لَا
تُرْجَعُونَ^۱

آیا شما گمان کردید که شما را بیهوده آفریدیم
و شما به سوی ما باز نمی گردید!

اشاره به این که اگر «معاد» - که در قرآن از آن
تعبیر به بازگشت به سوی خدا شده - در کار نبود،
آفرینش انسان با بیهودگی مساوی بود.
نتیجه این که: فلسفه آفرینش می گوید: بعد از
این جهان باید جهان دیگری وجود داشته باشد.

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

فکر کنید و پاسخ دهید

- ۱- چرا نمی توان صفات خدا را با صفات خلق مقایسه کرد؟
- ۲- هدف از آفرینش ما چه بوده است؟
- ۳- آیا زندگی این جهان می تواند هدف آفرینش این انسان باشد؟
- ۴- مقایسه زندگی دوران جنینی با زندگی این جهان، چه چیزها به ما می آموزد؟
- ۵- قرآن چگونه از آفرینش این جهان بر وجود آخرت استدلال می کند؟

بقای روح نشانه‌ای بر رستاخیز

هیچ کس نمی‌داند از چه زمانی انسان به فکر وجود «روح» افتاد.

همین قدر می‌توان گفت: انسان از آغاز فرقی میان خود و موجودات دیگر این جهان می‌دیده است، فرق میان او و سنگ و چوب و کوه و صحرا، و فرق میان او و حیوانات.

انسان حالت خواب را دیده بود، و همچنین حالت مرگ را، او می‌دید بی آن که جسم و ماده تغییری پیدا کند، دگرگونی عظیمی در وضع او به هنگام خواب و مرگ پیش می‌آید، و از همین جا فهمید که گوهر دیگری علاوه بر این جسم در

اختیار اوست.

و نیز می‌دید با حیوانات نیز فرق دارد، چرا که او در تصمیم‌گیریهایش آزادی و اختیار دارد، در حالی که حیوان حرکاتش غریزی و اجباری است. مخصوصاً دیدن صحنه‌هایی در عالم خواب و در آن موقعی که دستگاههای بدن خاموش و در گوشه‌ای افتاده است گواهی می‌داد که نیروی مرموزی بر وجود او حاکم است که آن را «روح» نامید.

هنگامی که اندیشمندان بشر فلسفه را بنیان نهادند، «روح» به عنوان یک مسئله مهم فلسفی خود را در ردیف دیگر مسائل جای داد. از آن به بعد همه فلاسفه در باره آن اظهار نظر کردند، تا آنجا که به گفته بعضی از دانشمندان اسلامی در حدود «هزار قول و نظریه» پیرامون حقیقت روح و دیگر مسائل مربوط به آن اظهار شده است. سخن در اینجا بسیار است، اما مهم‌ترین مطلبی که دانستن آن لازم به نظر می‌رسد پاسخ این سؤال است که :

آیا روح، مادّی است یا غیر مادّی؟ و به تعبیر دیگر، دارای استقلال است یا از خواص فیزیکی و شیمیایی مغز و سلسله اعصاب می‌باشد؟
جمعی از فلاسفه مادّی اصرار دارند که روح و پدیده‌های روحی هم مادّی هستند و از خواص سلولهای مغزی، و هنگامی که انسان می‌میرد روح نیز از میان می‌رود، همان گونه که اگر ساعتی را با ضربه چکش در هم بشکنیم کار کردن او نیز از بین خواهد رفت!

در مقابل این گروه، فلاسفه الهی هستند، و حتی جمعی از فلاسفه مادّی، که برای روح اصالت قائلند، معتقدند با مرگ تن، روح نمی‌میرد و به حیات خود ادامه خواهد داد.

برای اثبات این مسئله یعنی اصالت و استقلال و بقای روح، دلایل فراوان و پیچیده‌ای اقامه کرده‌اند که ما در این مختصر بعضی از روشن‌ترین آنها را با عباراتی ساده و روان برای آگاهی جوانان عزیز مطرح می‌کنیم:

۱- یک جهان بزرگ را در محیط کوچکی نمی‌توان

جای داد

فرض کنید در کنار دریای عظیمی نشسته‌اید که در مجاورت آن کوهها سر به آسمان کشیده است؛ امواج خروشان و لرزان آب خود را بی‌مهابا بر صخره‌های ساحلی می‌کوبد و با خشم و شدت به دل دریا باز می‌گردد.

صخره‌های عظیم دامنه کوهستان نشان می‌دهد که در بالای کوه چه خبر است! آسمان نیلگون نیز خیمه‌ای بر این کوه و دریا زده و هنگام شب شکوه و عظمت خود را نشان می‌دهد.

یک لحظه به این منظره نگاه می‌کنیم، سپس چشم بر هم گذارده صحنه‌ای را که دیده‌ایم در ذهن خود و با همان عظمت و مقیاس مجسم می‌کنیم.

بدون شک این نقشه ذهنی و این صحنه و خیال با این عظمت، محلی می‌خواهد؛ ممکن نیست در سلولهای کوچک مغزی نقش بندد، وگرنه باید یک نقشه وسیعی بر یک نقطه کوچک منطبق گردد، در حالی که ما آن نقشه را با تمام

عظمت در درون ذهن خود احساس می‌کنیم. این نشان می‌دهد که غیر از جسم و سلولهای مغزی، گوهر دیگری داریم که می‌تواند هر نقشه‌ای را با هر عظمتی و با هر مقیاسی در خود منعکس کند؛ مسلماً این گوهر باید ماورای جهان ماده باشد، چرا که در جهان ماده چنین چیزی را نمی‌یابیم.

۲- خاصیت برون‌نمایی روح

ما خواص فیزیکی و شیمیایی زیادی در وجود خودمان سراغ داریم، حرکات معده و قلب، جنبه فیزیکی دارد، اما تأثیرات ترشحات بزاق و عصیر معده روی غذا یک عامل شیمیایی است، و نظیر این عوامل در سرتاسر جسم ما فراوان است. اگر روح و اندیشه و فکر، همه مادی و از خواص فیزیکی و شیمیایی سلولهای مغزی است، پس چرا میان آن و سایر خواص جسمانی ما فرق بسیار بزرگی وجود دارد؟ فکر و اندیشه و روح ما را به جهان بیرون

ارتباط و پیوند می‌دهد، و از آنچه در اطرافمان می‌گذرد آگاه می‌سازد، اما خواص شیمیایی بزاق و عصیر معده و حرکات فیزیکی چشم و زبان و قلب ما هرگز چنین حالتی را ندارد.

به تعبیر دیگر، ما به خوبی احساس می‌کنیم با جهان بیرون وجودمان مربوط هستیم، و از مسایل آن آگاه هستیم، آیا جهان بیرون به درون ما می‌آید؟ مسلماً نه، پس مسئله چیست؟

حتماً نقشه آن پیش ما می‌آید که با استفاده از خاصیت برون‌نمایی روح به جهان بیرون وجود خود پی می‌بریم، و این خاصیت در هیچ یک از پدیده‌های فیزیکی و شیمیایی بدن ما وجود ندارد. (دقت کنید)

باز به تعبیر دیگر، برای آگاهی از موجودات خارجی و عینی یک نوع احاطه بر آنها لازم است، این احاطه، کار سلولهای مغزی نیست، سلولهای مغزی تنها می‌توانند از خارج متأثر شوند، همان گونه که سایر سلولهای بدن متأثر می‌شوند. این تفاوت نشان می‌دهد که غیر از تغییرات

فیزیکی و شیمیایی بدن، حقیقت دیگری در اینجا وجود دارد که ما را بر خارج وجودمان محیط می‌سازد، این چیزی جز روح نیست، حقیقتی که فراتر از جهان ماده و خواص ماده است.

۳- دلایل تجربی اصالت و استقلال روح

خوشبختانه امروز دانشمندان از طرق مختلف علمی و تجربی اصالت و استقلال روح را ثابت کرده‌اند و پاسخ دندان‌شکن محکمی برای منکران استقلال روح و تمام کسانی که آن را از خواص ماده و تابع آن می‌دانند فراهم آورده‌اند:

۱- خوابهای مغناطیسی (هیپنوتیسم و مانیتیسیم) از جمله این دلایل زنده است که در طی آزمایشهای بسیار زیاد به ثبوت رسیده و بسیاری آن را دیده‌اند و برای آنها که ندیده‌اند شرح کوتاهی لازم است و آن این که:

افرادی با روشهای مختلف علمی توسط کسانی به خواب می‌روند؛ خواب‌کننده (عامل)، شخص خواب‌رونده را که «مدیوم» می‌نامند از

طریق تلقینی و تمرکز فکر و نیروی مغناطیسی چشم و مانند آن در خواب عمیقی فرو می‌برد، اما نه همچون خوابهای عادی، بلکه خوابی که می‌تواند با او رابطه برقرار سازد، سخن بگوید و از او جواب بشنود.

در همین حال، روح او را به نقاط مختلفی می‌فرستد، و گاه خبرهای تازه‌ای با خود می‌آورد، و از مسایلی که در حال عادی اطلاعی نداشت، اطلاع می‌یابد.

گاه به غیر از زبان مادری‌اش که هرگز با آن آشنا نبوده در حال خواب مغناطیسی سخن می‌گوید. گاه مسایل پیچیده ریاضی را در آن حال حل می‌کند.

گاه مطالبی را روی الواحی که درون صندوق قرار داده‌اند و در آن را محکم بسته‌اند می‌نویسند. و حتی گاه ارواح به صورت شبیخ‌ها و سایه‌های روشنی در این گونه جلسات ظاهر می‌شوند که ما شرح آن را در کتاب «ارتباط با ارواح» آورده‌ایم. ۲- «اسپری تیسسم» یا «ارتباط با ارواح» بعد از

مرگ، یکی دیگر از نشانه‌های اصالت و استقلال روح است.

هم اکنون جمعیت‌های روحیون در سراسر جهان وجود دارند که به گفته دانشمند مصری «فرید وجدی» در حدود سیصد مجله و روزنامه از طرف آنها در سراسر جهان انتشار می‌یابد؛ افراد سرشناسی از شخصیت‌های مختلف در جلسات آنها شرکت می‌کنند، و در حضور آنها ارتباط با ارواح برقرار می‌شود، و کارهای خارق‌العاده‌ای انجام می‌گیرد.

گرچه گروهی از شیادان بدون هیچ گونه اطلاع و آگاهی از مسئله ارتباط با ارواح، برای کلاهبرداری از مردم، مدعی علم ارتباط با ارواحند و از این راه سوءاستفاده فراوان کرده‌اند، اما این سوءاستفاده‌ها مانع از آن نخواهد بود که واقعیتی در این میان وجود دارد، واقعیتی که محققان بزرگ به آن معترفند، و آن امکان ارتباط با ارواح است.^۱

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب «ارتباط با ارواح» و کتاب «معاد و جهان پس از مرگ» مراجعه فرمایید.

همه اینها دلیل بر اصالت و استقلال روح آدمی و بقای آن بعد از مرگ است، و گامی است مؤثر به سوی معاد و زندگی پس از مرگ.

۳- رؤیاهایی که ما می بینیم و صحنه هایی که در عالم خواب در نظر ما مجسم می شود و گاهی پرده از روی حوادث آینده برمی دارد و مسایل پنهانی را گاه آشکار می سازد، آنچنان که نمی توان آن را حمل بر تصادف و اتفاق کرد دلیل دیگری بر اصالت و استقلال روح است.

غالب افراد در زندگی خود نمونه هایی از رؤیاهای صادق را سراغ دارند و شنیده اند که چگونه خوابی را که فلان دوست و آشنا دیده عیناً و بدون کم و زیاد بعد از مدتی تعبیر شده است به طوری که نشان می دهد روح انسان با عوالم دیگری در حالت خواب در ارتباط است و گاه حوادث آینده را می بیند.

مجموع این امور به خوبی نشان می دهد که روح مادی نیست و خاصیت فیزیکی و شیمیایی مغز انسان نمی باشد، بلکه حقیقتی است ماورای

طبیعی که با مرگ این بدن از بین نمی‌رود و این
خود راه را برای اثبات مسئله معاد و عالم پس از
مرگ، هموار می‌سازد.

فکر کنید و پاسخ دهید

- ۱- فرق میان فلاسفه الهی و گروهی از مادّیین در مسئله روح چیست؟
- ۲- منظور از عدم انطباق بزرگ بر کوچک که از دلایل اصالت روح است، چیست؟
- ۳- از خواب مغناطیسی چه می دانید؟
- ۴- منظور از ارتباط با ارواح چیست؟
- ۵- چگونه رؤیاهای صادقه دلیل بر اصالت و استقلال روح است؟

معاد جسمانی و روحانی

از سؤالات مهمی که در بحث معاد مطرح است این است که آیا معاد تنها جنبه «روحانی» دارد، و یا جسم و بدن انسان نیز در جهان دیگر بازمی‌گردد، و انسان با همین روح و جسمی که در دنیا دارد، تنها در سطحی برتر و بالاتر، به زندگی جدید ادامه می‌دهد؟

جمعی از فلاسفه پیشین تنها به معاد روحانی معتقد بودند و جسم را مرکبی می‌دانستند که تنها در این دنیا با انسان است و بعد از مرگ از آن بی‌نیاز می‌شود، و آن را رها می‌سازد و به عالم ارواح می‌شتابد.

ولی عقیده علمای بزرگ اسلام و بسیاری از فلاسفه این است که معاد در هر دو جنبه یعنی «روحانی» و «جسمانی» صورت می‌گیرد. درست است که این جسم خاک می‌شود، و این خاک در زمین پراکنده و گم خواهد شد، ولی خداوند قادر و عالم، تمام این ذرات را در رستاخیز جمع‌آوری کرده، لباس حیات جدیدی بر آنها می‌پوشاند؛ و از این موضوع تعبیر به «معاد جسمانی» می‌کنند؛ زیرا بازگشت روح را مسلم گرفته‌اند و چون گفت و گو تنها در بازگشت جسم است، این نام برای این عقیده انتخاب شده است.

به هر حال، تمام آیاتی که در قرآن در باره معاد سخن می‌گوید - و این آیات بسیار فراوان و متنوع است - هم روی «معاد جسمانی» تکیه دارد.

شواهد قرآنی معاد جسمانی

- سابقاً خواندیم که چگونه مرد عرب بیابانی استخوان پوسیده‌ای را خدمت پیامبر می‌آورد و می‌گوید: چه کسی می‌تواند این را زنده کند؟ و

پیامبر به فرمان خدا پاسخ می‌گوید: همان کسی که روز نخست آن را آفرید؛ همان کسی که آسمان و زمین را ایجاد کرده و از درون درخت سبز آتش بیرون می‌فرستد؛ که آیات آن در آخر سوره «یس» آمده است.

— قرآن در جای دیگر می‌گوید: «شما در قیامت از قبرها خارج می‌شوید!»^۱

و می‌دانیم قبرها جای جسمهایی است که خاک شده نه محل ارواح.

— اصولاً تمام تعجب منکران معاد در این بود که می‌گفتند: چگونه وقتی ما خاک شدیم، و خاکهای ما پراکنده گشت، دوباره به زندگی باز می‌گردیم (وَقَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَأَنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ^۲)؟ و قرآن به آنها پاسخ می‌گوید که خداوند قادری که خلقت نخستین را ایجاد کرد، توانایی بر این کار را دارد!

«آیا ندیدند خداوند چگونه آفرینش را ایجاد

۱. سوره یاسین، آیه ۵۱، و سوره قمر، آیه ۷.

۲. سوره سجده، آیه ۱۰.

کرد، همین گونه آن را تجدید می‌کند، این بر خداوند آسان است!^۱»

– عرب جاهلی می‌گفت: «چگونه این مرد به شما وعده می‌دهد که وقتی مرید و خاک شدید بار دیگر به زندگی باز می‌گردید!»^۲»

همه این تعبیرات قرآن و آیات دیگر به روشنی نشان می‌دهد که پیامبر اسلام همه جا سخن از «معاد جسمانی» مطرح می‌کرد، و تعجب مشرکانِ کوتاه‌بین نیز از همین نظر بود. و چنان که دیدیم قرآن نمونه‌هایی از همین معاد جسمانی را که در جهان گیاهان و مانند آن به چشم می‌خورد، برای آنها تشریح می‌کند و آفرینش نخستین و قدرت خدا را شاهد می‌آورد.

بنابراین، ممکن نیست کسی مسلمان باشد و کمترین آگاهی از قرآن داشته باشد و معاد جسمانی را انکار کند؛ انکار معاد جسمانی از نظر قرآن مساوی است با انکار اصل معاد.

۱. سوره عنکبوت، آیه ۱۹. ۲. سوره مؤمنون، آیه ۳۵.

شواهد عقلی

از این گذشته، عقل می‌گوید روح و بدن دو حقیقت جدا از هم نیستند؛ در عین استقلال، ارتباط و پیوند با هم دارند؛ با هم پرورش می‌یابند و با هم تکامل پیدا می‌کنند؛ و مسلماً برای ادامهٔ حیات جاویدان به یکدیگر نیازمندند؛ اگر در دوران برزخ (فاصلهٔ میان دنیا و آخرت) مدتی از هم دور بمانند، برای همیشه این امر امکان‌پذیر نیست، همان‌گونه که جسم بدون روح ناقص است، روح بدون جسم نیز نقصان دارد؛ روح فرمانده و عامل حرکت است و بدن فرمانبر و ابزار کار، هیچ فرماندهی از فرمانبر و هیچ هنرمندی از ابزار کار بی‌نیاز نیست.

منتها، روح در رستاخیز چون در سطحی بالاتر از این جهان قرار می‌گیرد، به همان نسبت باید جسم او نیز تکامل یابد، و چنین هم خواهد شد؛ یعنی، جسم انسان در قیامت از فرسودگی و عیوب این جهان و نقصها و کمبودها خالی خواهد بود.

به هر حال، جسم و روح همزاد یکدیگر و مکمل هم می‌باشند، و معاد نمی‌تواند تنها جنبه روحانی با جنبه جسمانی داشته باشد. به تعبیر دیگر، مطالعه در وضع پیدایش جسم و روح و ارتباط و پیوند آنها با یکدیگر دلیل روشنی است بر این که معاد باید در هر دو جنبه صورت گیرد. از سوی دیگر، قانون عدالت نیز می‌گوید باید معاد در هر دو جنبه باشد، چه این که اگر انسان گناهی کرده با این روح و جسم انجام داده، و اگر کار نیکی از او سر زده با این روح و جسم بوده است؛ بنابراین، کیفر و پاداش او نیز باید برای همین روح و جسم باشد که اگر تنها جسم بازگردد یا تنها روح، قانون عدالت اجرا نشده است.

سؤالات پیرامون معاد جسمانی

دانشمندان در اینجا سؤالات متعددی مطرح کرده‌اند که طرح بعضی از آنها برای تکمیل بحثها لازم به نظر می‌رسد:

۱- طبق تحقیقات دانشمندان علوم طبیعی، بدن

انسان در طول عمر چندین بار عوض می‌شود؛ درست به استخر آبی می‌ماند که از یک سو آب به آن وارد شود، و از سوی دیگر آهسته آهسته خارج گردد؛ بدیهی است بعد از مدتی تمام آب این استخر عوض می‌گردد.

این امر در مورد بدن انسان احتمالاً در هر ۷ سال یک بار صورت می‌گیرد؛ بنابراین، ما در طول عمرمان، چندین بار عوض می‌شویم! اکنون این سؤال پیش می‌آید که از میان این بدن‌ها، کدام باز می‌گردد؟

در پاسخ می‌گوییم: آخرین بدن، همان گونه که در آیات فوق خواندیم که خداوند انسانها را از همان استخوانهای پوسیده و خاک شده آفرینش نو می‌دهد، و مفهوم این سخن آن است که آخرین بدن باز می‌گردد؛ همچنین برانگیخته شدن از قبرها مفهومش بازگشت آخرین بدن است.

ولی نکته مهم اینجاست که آخرین بدن آثار و خواص تمام بدنهایی را که انسان در طول عمر دارد، در خود حفظ می‌کند.

به تعبیر دیگر، بدنهایی که تدریجاً از بین می‌روند تمام آثار و خواص و ویژگیهایی را که دارند به بدن آینده منتقل می‌سازند؛ بنابراین، آخرین بدن وارث تمام صفات این بدنهاست، و می‌تواند طبق قانون عدالت ثواب و کیفر را پذیرا گردد.

۲- بعضی می‌گویند هنگامی که ما خاک می‌شویم و ذرات ما جزء گیاه یا میوه‌ای گردد، و در نتیجه جزء بدن انسان دیگری شود، در روز قیامت تکلیف چه خواهد شد؟ (این همان چیزی است که در فلسفه و کلام به عنوان «شبههٔ آکل و مأکول» از آن یاد می‌کنند.)

گرچه پاسخ این سؤال بحث فراوانی دارد، ولی ما می‌کوشیم در این عبارت کوتاه به مقدار لازم، در اینجا بحث کنیم.

در پاسخ این سؤال می‌گوییم مسلماً ذراتی که از بدن یک انسان خاک شده و جزء بدن انسان دیگری گردیده است، به بدن نخستین باز می‌گردد (آیات گذشته نیز به وضوح شاهد این مدعاست). تنها مشکلی که در اینجا به نظر می‌رسد این

است که بدن دوم ناقص می شود.

ولی باید گفت: ناقص نمی شود، بلکه کوچک می شود، چون این ذرات در تمام بدن پراکنده شده بود، هنگامی که از آن گرفته شود به همان نسبت لاغر و کوچک می گردد.

بنابراین، نه بدن اول از میان می رود و نه بدن دوم، تنها چیزی که در اینجا وجود دارد، کوچک شدن بدن دوم است و این هرگز مشکلی ایجاد نمی کند؛ زیرا می دانیم به هنگام رستاخیز بدنهای انسانها تکامل می یابد، و نقصها و کمبودها برطرف می شود؛ درست همان گونه که یک کودک رشد می کند، و یا انسان مجروحی گوشت نو بیرون می آورد و شخصیت او دگرگون نمی گردد، بدنهای ناقص و کوچک در قیامت که عالم کمال است به صورت کاملی محشور می شود.

و به این ترتیب مشکلی در این زمینه باقی نمی ماند. (دقت کنید - برای توضیح بیشتر به کتاب معاد و جهان پس از مرگ مراجعه کنید.)

فکر کنید و پاسخ دهید

- ۱- معاد جسمانی یعنی چه؟
- ۲- منکران معاد جسمانی چه می‌گفتند و قرآن چگونه به آنها جواب می‌دهد؟
- ۳- استدلال عقلی برای معاد جسمانی چیست؟
- ۴- چه ارتباطی بین معاد جسمانی و قانون عدالت است؟
- ۵- شبهه «آکل و مأکول» یعنی چه و چه پاسخی دارد؟

بهشت و دوزخ و تجسم اعمال

بسیاری از خود می‌پرسند آیا عالم پس از مرگ، درست مانند این جهان است، یا با آن تفاوت‌هایی دارد؟ نعمتهایش، کیفرهایش و خلاصه نظام و قوانینی که بر آن حاکم است همانند این جهان می‌باشد؟

در پاسخ باید با صراحت گفت: شواهد بسیاری در دست داریم که نشان می‌دهد آن جهان با این جهان فرق بسیار زیادی دارد، تا آنجا که آنچه از قیامت در این جهان می‌دانیم همانند شبیحی است که از دور می‌بینیم.

بهتر این است از همان مثال «جنین» استفاده

کنیم: همان قدر که میان «عالم جنین» با این «دنیا» فاصله است، میان این «جهان» با «جهان دیگر» فاصله وجود دارد، یا بیشتر.

اگر بچه‌ای که در عالم جنین قرار دارد عقل و هوش می‌داشت و می‌خواست تصویر صحیحی از دنیای بیرون، از آسمان و زمین، ماه و خورشید و ستارگان، کوهها و جنگلها و دریاها، داشته باشد، مسلماً به هیچ وجه نمی‌توانست.

برای کودکی که در عالم جنین است و جز محیط بسیار محدود شکم مادر را ندیده، ماه و خورشید و دریا و امواج و طوفان و نسیم و گلها و زیباییهای این جهان اصلاً مفهومی ندارد؛ تمام کتاب لغت او در چند کلمه خلاصه می‌شود، و هر گاه کسی از بیرون شکم مادر فرضاً بتواند با او سخن بگوید هرگز نمی‌تواند مفهوم سخنان او را درک کند.

تفاوت محدودیت این جهان با وسعت جهان دیگر به همین نسبت یا بیشتر است؛ بنابراین، ما هرگز قادر نخواهیم بود از نعمتها و مواهب جهان

دیگر و بهشت برین، آنچنان که هست، با خبر شویم.

لذا در حدیثی می خوانیم:

فِيهَا مَا لَا عَيْنَ رَأَتْ وَلَا أُذُنَ سَمِعَتْ وَلَا
خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ

در بهشت نعمتهایی است که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و به مغز کسی خطور نکرده است!

و قرآن مجید همین معنی را بایان دیگری بازگو می کند:

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ
جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۱

هیچ کس نمی داند چه نعمتهایی که موجب روشنی چشمهاست در آنجا برای او پنهان داشته شده، نعمتهایی که پاداش اعمالی است که انجام می دادند.

نظامات حاکم بر آن جهان نیز تفاوت زیادی با این جهان دارد؛ مثلاً، در دادگاه قیامت گواهان

۱. سوره سجده، آیه ۱۷.

اعمال انسان دست و پای او، و پوست تن او، و حتی زمینی که بر آن گناه یا ثواب کردند می باشد:

أَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ
وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ^۱

امروز بر دهان آنها مهر می نهیم و دستها و پاهای آنها کارهایی را که انجام می دادند بازگو می کنند!

وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا
أَنْطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ^۲

به پوستهای تنشان می گویند چرا بر ضد ما شهادت دادید؟ آنها می گویند: خدایی که هر موجودی را به نطق آورده، ما را به نطق آورده است (تاحقایق را بازگو کنیم).

البته یک روز تصور این مسایل مشکل بود، اما با نمونه هایی که با پیشرفت علوم، از ضبط صحنه ها و ضبط اصوات مشاهده می کنیم دیگر جای تعجب نیست.

به هر حال، گرچه در باره نعمتهای جهان دیگر

۱. سوره یاسین، آیه ۶۵. ۲. سوره فصلت، آیه ۲۱.

تنها شبیحی از دور می بینیم و به وسعت و اهمیت و ویژگی آن نمی توانیم واقف شویم، اما این قدر می دانیم که نعمتهای آن جهان - و همچنین کیفرهایش - هم جنبه جسمانی دارد هم روحانی؛ چرا که معاد دارای هر دو جنبه است و طبعاً باید پاداش و کیفر نیز دو بُعدی باشد؛ یعنی، همان گونه که در بُعد مادی و جسمانی می فرماید:

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ
لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...
وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ^۱

به کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند بشارت ده که برای آنها باغهایی از بهشت است که نهرها از زیر درختانش جاری است... و همسرانی پاکیزه دارند و جاودانه در بهشت خواهند ماند.

در مورد نعمتهای معنوی نیز چنین می گوید:

وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ^۲

۱. سوره بقره، آیه ۲۵. ۲. سوره توبه، آیه ۷۲.

خشنودی خدا و رضایت پروردگار که شامل حال بهشتیان می‌شود از همه این نعمت‌ها برتر و بالاتر است!

آری، بهشتیان از این احساس که خدا از آنها راضی است و پروردگارشان آنان را پذیرفته است چنان احساس شادی و لذت می‌کنند که با هیچ چیز قابل مقایسه نیست. در مورد دوزخیان نیز علاوه بر آتش و عذابهای جسمانی، خشم و غضب پروردگار و ناخشنودی خداوند که شامل حال آنهاست، از هر شکنجه‌ای بدتر است.

تجسم اعمال

قابل توجه این که از آیات بسیاری از قرآن استفاده می‌شود که در رستاخیز، اعمال ما زنده می‌شود، و در صورتهای مختلفی با ما خواهد بود، و یکی از بخشهای مهم پاداش و کیفر همین تجسم اعمال است.

ظلم و بیدادگری به شکل ابری سیاه و ظلمانی اطراف ما را فرا خواهد گرفت، چنان که در حدیثی

از پیامبر :

الظُّلم هو الظُّلمات يوم القيامة.

– اموال نامشروع یتیمان به صورت شعله‌های آتش ما را فرو می‌گیرد.^۱

– و ایمان به صورت نور و روشنائی اطراف ما را روشن می‌کند.^۲

– رباخوارانی که با عمل زشت و ننگین خود تعادل اقتصادی جامعه را بر هم زده بودند، همچون بیماران مصروعی خواهند بود که به هنگام برخاستن قادر به حفظ تعادل خود نیستند؛ گاهی زمین می‌خورند و گاه بر می‌خیزند.^۳

– اموالی که محتکران و بخیلان ثروت اندوز روی هم گذاردند و حقوق محرومان از آن پرداختند طوق سنگینی بر گردن آنها می‌شود، به گونه‌ای که قدرت بر حرکت نخواهند داشت.^۴

و همچنین سایر اعمال هر کدام به صورت مناسبی مجسم می‌گردد.

می‌دانیم علم و دانش امروز می‌گوید چیزی در

۱. سورة نساء، آیه ۱۰. ۲. سورة حدید، آیه ۱۲.
۳. سورة بقره، آیه ۲۷۵. ۴. سورة آل عمران، آیه ۱۸۰.

جهان نابود نمی‌شود، ماده و انرژی دائماً تغییر شکل و صورت می‌دهد، بی‌آنکه هرگز از بین برود؛ افعال و اعمال ما که از این دو خارج نیستند به حکم این قانون به طور جاودانی می‌مانند، هر چند شکل آنها عوض شود.

قرآن مجید در عبارت کوتاه و تکان دهنده‌ای در باره قیامت می‌گوید:

وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا^۱

مردم اعمال خود را در آنجا حاضر می‌بینند.

و در واقع هر چه می‌کشند از دست اعمال خود می‌کشند، و لذا بلافاصله در ذیل همان آیه می‌افزاید:

وَلَا يَظِلُّمُ رَبُّكَ أَحَدًا^۲

خدای تو به هیچ کس ظلم و ستم نمی‌کند.

در جای دیگر قرآن در باره روز قیامت

می‌خوانیم:

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ

مردم در آن روز گروه‌گروه محشور می‌شوند

تا اعمالشان به آنها نشان داده شود.

۱ و ۲. سوره کهف، آیه ۴۹.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ
يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ^۱

هر کس به اندازه سنگینی ذره‌ای کار نیک انجام داده آن را خواهد دید و هر کس به اندازه سنگینی ذره‌ای کار بد انجام داده او نیز آن را مشاهده خواهد کرد.

دقت کنید که می‌گویید خود آن اعمال را خواهد دید.

توجه به این حقیقت که اعمال ما از کوچک و بزرگ، نیک و بد، در این جهان ثابت و محفوظ می‌ماند و از بین نمی‌رود، و در رستاخیز همه جا با ما خواهد بود، می‌تواند هشدار به همگان باشد، تا در برابر زشتیها و بدیها محتاط و سخت‌گیر باشیم، و نسبت به نیکیها علاقمند و وفادار.

عجیب این که امروز نیز دستگاههایی اختراع شده که می‌تواند گوشه‌ای از این مسئله را در همین دنیا برای ما مجسم کند:

یکی از دانشمندان می‌نویسد: امروز توانسته‌اند

۱. سوره زلزله، آیات ۶ و ۷ و ۸.

امواج صوتی کوزه گران مصری دو هزار سال پیش را منعکس کنند، به طوری که قابل شنیدن باشد، زیرا در موزه های مصر کوزه هایی از دو هزار سال قبل باقی مانده که به هنگام ساختن آنها با چرخ های مخصوص و به وسیله دستها، امواج صوتی کارگران در بدنه کوزه ها نقش بسته و امروز توانسته اند آن امواج را از نو زنده کنند، به طوری که ما با گوش خود آن را بشنویم!^۱

به هر حال، بسیاری از سؤالاتی که در مورد مسئله معاد و جاودانگی پاداش نیکوکاران و کیفر بدکاران در قرآن مجید آمده است، با توجه به همین «تجسم اعمال» و با توجه به این که هر عمل خوب و بدی در روح و جان ما اثر می گذارد و آن اثر همیشه با ما خواهد بود، پاسخ گفته می شود.

«پایان»

قم - حوزه علمیه - ناصر مکارم شیرازی

فکر کنید و پاسخ دهید

- ۱- آیا زندگی انسان در رستاخیز از هر جهت شبیه این دنیا است؟
- ۲- آیا ما می‌توانیم دقیقاً پاداشها و کیفرهای قیامت را در این دنیا درک کنیم؟
- ۳- آیا نعمتهای بهشتی و عذاب دوزخ، تنها جنبه جسمانی دارد؟
- ۴- منظور از تجسم اعمال چیست و چگونه قرآن بر آن دلالت دارد؟
- ۵- عقیده بر تجسم اعمال، چه مشکلاتی را در مبحث معاد پاسخ می‌گوید؟

تقاضای ناشر

برای هرگونه پیشنهاد در مورد این کتاب

با نشانی زیر مکاتبه فرمایید :

قم - خیابان شهدا - پلاک ۶۲۲

انتشارات نسل جوان